افق حوزه

هفته‌نامه خبری حوزه‌های علمیه

دوشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۸۵ / ۱۱ ربیع‌الاول ۱۴۲۷ / ۱۰ آوریل ۲۰۰۶

سال چهارم / شماره ۱۰۳ / ۸ صفحه / ۵۰ تومان

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله:

ان الله تعالی یحبّ اذا عمل احدکم عملا ان یتقنه

خداوند متعال دوست دارد هریک از شما کاری می‌کند آن را محکم و استوار انجام دهد

نهج‌الفصاحه/ح ۱۷۴

با پیام آیةالله العظمی مکارم شیرازی برگزار گردید

همایش فقه و محیط زیست

۵

اولین دوره مسابقه سراسری نجوم برگزار می‌شود

۷

آیةالله العظمی فاضل لنکرانی

بی تفاوتی در دفاع از دین جایز نیست

۳

شاخص‌های امامت در تفکر شیعی

نقدی بر نوشتار «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» مندرج در روزنامه شرق

حجةالاسلام والمسلمین علی ربانی گلپایگانی

در پی درج نوشتاری با عنوان «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» در شماره ۷۱۳ روزنامه شرق، تعدادی از فضلای ارجمند با تنظیم و ارسال نقد علمی این نوشتار به دفتر هفته‌نامه افق حوزه، خواستار درج آن در ارگان رسمی حوزه بودند.

افق حوزه ضمن تشکر از همه فضلای گرامی و آرزوی توفیق ایشان در دفاع از کیان مکتب حقه، مقاله استاد ارجمند جناب حجةالاسلام والمسلمین علی ربانی گلپایگانی را درج نموده و امید دارد همه کسانی که در حوزه دین و اندیشه به تأمل نشسته و در مطبوعات کشور قلم‌فرسایی می‌کنند، با مراجعه به متون معتبر اسلامی، محققانه و منصفانه در این باب اظهار نظر نمایند.

۶

دو پیام آیةالله جوادی آملی به همایش تجلیل از آخوند ملاعلی بهبهانی و اجلاس بین‌المللی تعامل سازنده ادیان الهی، چهارچوبی برای نظام جهانی

گروه خبر- حکیم متأله، حضرت آیةالله جوادی آملی، اواخر اسفند ۸۴ دو پیام جداگانه به همایش تجلیل از شخصیت آخوند ملا علی بهبهانی و اجلاس بین‌المللی تعامل سازنده ادیان الهی، چهارچوبی برای نظام جهانی صادر نمودند.

تأثیربخشی قرآن، رهین نزاهت این کتاب جامع از رهیافت باطل است

معظم له در پیام خود به همایش تجلیل از شخصیت آخوند ملا علی بهبهانی تصریح نمودند: تأثیربخشی قرآن، رهین نزاهت این کتاب جامع از رهیافت باطل است، یعنی تمام مراحل این وحی هابط، از آسیب نفوذ کلام غیر خدا، معصوم بوده و هست و خواهد بود تا در اثر کوثر زلال بودن، درهای ملکوت را به چهره سالکان صالح بگشاید.

متن پیام معظم له بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم و ایاه نستعین

حمد ازلی خدای سرمدی را سزاست، تحیت ابدی پیامبران به ویژه حضرت ختمی نبوت را روا است و درود بیکران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مخصوصا حضرت ختمی امامت، مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بجاست، به این ذوات قدوسی تولّی می نماییم و از معاندان آنان تبرّی داریم.

۴

پذیرش مراکز آموزشی ـ تخصصی حوزه

- مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن؛
- جامعةالزهرا(س)/ دوره تحصیلات تکمیلی؛
- معاونت تبلیغ و آموزش‌های کاربردی حوزه/ دوره‌های آشنایی و نقد و بررسی آیین مسیحیت و فرقه‌های انحرافی؛
- مرکز تخصصی نهج‌البلاغه؛
- مرکز تخصصی مذاهب اسلامی/ رشته فقه و کلام؛

۳

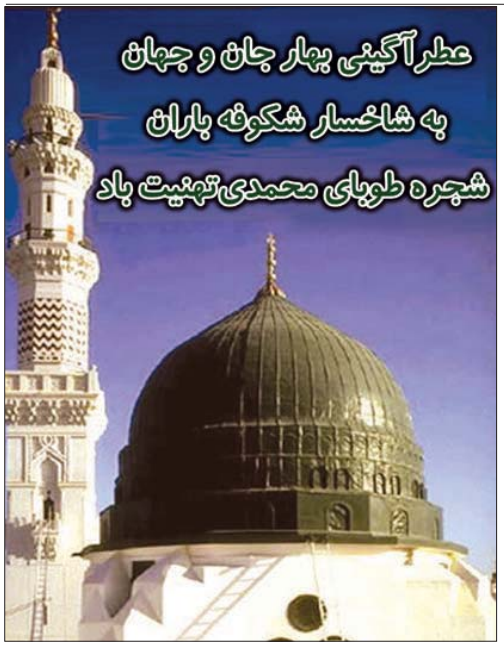

رونمایی از موسوعة الامامة فی نصوص اهل‌البیت (ع)

۲

سرمقاله

بسم الله الرحمن الرحیم

اینک نوبت ماست

ابتکار عمل فرهنگی را می‌توان یکی از نشانه‌های حیات و پویش رهبران دینی برشمرد، زیرا این امر حکایت از واقع‌بینی، آینده‌نگری و زمان‌شناسی دارد که با آن، فکر نو به بار می‌نشیند و پاسخگوی اقتضائات می‌شود. ... ادامه در صفحه ۲

انّا للّه و انّا الیه راجعون

حضرت آیةاللّه العظمی مکارم شیرازی مدظله‌العالی

ضایعه درگذشت والده ماجده حضرتعالی را تسلیت عرض نموده، از آستان حضرت احدیّت، علوّدرجات برای آن مرحومه و صبر و اجر برای بازماندگان مسئلت دارم.

سید هاشم حسینی بوشهری - مدیر حوزه علمیه قم

انّا للّه و انّا الیه راجعون

حضرت آیةاللّه العظمی فاضل لنکرانی مدظله‌العالی

ضایعه درگذشت همشیره مکرمه حضرتعالی را تسلیت عرض نموده، از درگاه باری‌تعالی، علوّدرجات برای آن مرحومه و صبر و اجر برای بازماندگان مسئلت دارم.

سید هاشم حسینی بوشهری - مدیر حوزه علمیه قم

شاخص‌های امامت در تفکر شیعی

نقدی بر نوشتار «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» مندرج در روزنامه شرق

حجةالاسلام والمسلمین علی ربانی گلپایگانی

در پی درج نوشتاری با عنوان «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» در شماره ۷۱۳ روزنامه شرق، تعدادی از فضلای ارجمند با تنظیم و ارسال نقد علمی این نوشتار به دفتر هفته‌نامه افق حوزه، خواستار درج آن در اوراق رسمی حوزه بودند.

افق حوزه ضمن تشکر از همه فضلای گرامی و آرزوی توفیق ایشان در دفاع از کیان مکتب حقه، مقاله استاد ارجمند جناب حجةالاسلام والمسلمین علی ربانی گلپایگانی را در نمونه و امید دارد همه کسانی که در حوزه دین و اندیشه به تأمل نشسته و در مطبوعات کشور قلم‌فرسایی می‌کنند، با مراجعه به متون معتبر اسلامی، محققانه و منصفانه در این باب اظهار نظر نمایند.

امامت، یکی از آموزه‌های مهم اسلامی است که از دیرزمان، مورد اهتمام و بحث و تحقیق مذاهب و متفکران اسلامی بوده است. در این میان، شیعه امامیه برای امامت، اهداف، رسالت‌ها و شاخص‌هایی را تعریف کرده است که به سبب آنها، امامت در تفکر شیعی از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است و اگر دیگر مذاهب اسلامی، امامت را از واجبات فقهی می‌دانند، شیعه آن را از اصول اعتقادی می‌شمارد. اجرای احکام و حدود اسلامی، برقراری امنیت و گسترش عدالت و دفاع از کیان اسلام و مسلمین، از مهمترین اهداف امامت و مسئولیت‌های امام است که شیعه و اهل سنت بر آنها توافق دارند، اما شیعه، علاوه بر امور یاد شده، تبیین معارف و احکام اسلامی و صیانت فکری و معنوی اصول و فروع اسلامی را نیز از اهداف امامت و رسالت‌های امام می‌شمارد و بلکه آن را مهمترین فلسفه امامت می‌داند. بدیهی است که تحقق این آرمان به صورت مطلوب، بدون برخورداری امام از علم کامل نسبت به معارف و احکام اسلامی و عصمت علمی و عملی او امکان‌پذیر نخواهد بود. از سوی دیگر، عصمت و علم کامل به شریعت، از صفات درونی است و تشخیص آن بری افراد، از طریق متعارف ممکن نیست؛ بدین جهت راه تعیین امام، منحصر در نص شرعی است و نص شرعی نیز مفرغ بر نصب الهی می‌باشد.

بر این اساس، مهمترین شاخص‌های امامت در تفکر شیعی عبارتند از: علم کامل به احکام و معارف اسلامی، عصمت علمی و عملی، نصب الهی و نص شرعی، افضلیت امام بر افراد مشمول امامت او نیز از دیگر شاخص‌های مهم امامت است که برخی از متکلمان غیرشیعی نیز در حد شرط کمال یا شرط لزوم، به صورت مقید پذیرفته‌اند.

در نوشتاری که در شماره ۷۱۳ روزنامه شرق، ص ۱۸ با عنوان «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» منتشر گردیده، ادعا شده است که مفهوم امامت، در جهان تشیع دچار استحاله گردیده و در صفات امام و شاخص‌های امامت، تحول رخ داده است. بدین صورت که در قرن اول و دوم، امام با اوصافی غیر از آنچه در قرن‌های سوم و چهارم و پس از آن شهرت و رسمیت یافته است، معرفی شد. آنچه در آن دوران مطرح بود، عمل به قرآن، حق‌مداری، عدالت، تهذیب نفس، اقامه دین، عقل درایتی در مقابل عقل روایتی و افضلیت علمی بود و از نصب الهی و نص شرعی، عصمت و علم غیب، به عنوان اوصاف امام و شاخص‌های امامت سخنی به میان نیامده بود. این اوصاف چهارگانه، توسط متکلمان شیعه در قرن‌های سوم و چهارم مطرح شده و به تدریج در شمار شاخص‌های رسمی امامت شیعی قرار گرفته و جزء بدیهیات و مسلمات مذهب شده است.

برای اثبات این مدعا به سه روایت استناد شده است؛ یکی سخن امام علی علیه‌السلام در خطبه سوم نهج‌البلاغه است که هنگامی که مردم برای بیعت با او به عنوان خلیفه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اجتماع کرده بودند، فرمود: "اگر حضور شما جمعیت انبوه نبود که با آن حجت بر من تمام شده و در پذیرفتن مقام خلافت عذری ندارم و نیز اگر خداوند از عالمان پیمان نگرفته بود که بر ستمگری ظالمان و پایمال شدن حق مظلومان، سکوت نکنند، مسئولیت خلافت و امامت را نمی‌پذیرفتم. آنچه در این سخن امام علی علیه‌السلام در ارتباط با امامت مطرح شده است، دو چیز است: نداشتن عذر سکوت و قعود با وجود یاوران بسیار و مسئولیت عالمان دین در دفاع از حقوق مظلومان و محرومان و مبارزه با ستمگران. نکته مهم این است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این سخن، خود را به عنوان عالم دین معرفی می‌کند، نه فردی معصوم و منصوب از جانب خداوند.

دلیل دوم، سخن امام حسین علیه‌السلام است که در معرفی امام فرموده است: **و لعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله**؛ و امام مجری عدالت و پیرو حق است و نفس خویش را برای خدا به بند کشیده است؛ در این سخن امام حسین علیه‌السلام نیز از اوصاف چهارگانه متکلمان در مورد امامت، ذکری به میان نیامده است.

دلیل سوم، کلامی است که هم از امام علی علیه‌السلام روایت شده و هم از امام حسین علیه‌السلام. در آن کلام، فلسفه امامت و حکومت بیان شده است که عبارت است از: اصلاح امور مردم، دفاع از مظلومان و تأمین امنیت آنان در برابر ظالمان، آشکار نمودن معالم دین، احیای حدود شرعی، **«لنری المعالم من دینک، و نظهر اصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک، و تقام المعطلة من حدودک»**.

بر اساس این گونه سخنان و بیان اوصاف امام و شاخص‌های امامت از اهل‌بیت علیهم‌السلام، شیعیان آن دوران نیز از ویژگی‌های امام و شاخص‌های امامت تلقی جز مطالب مزبور نداشتند و امام را با اوصاف و شاخص‌های چهارگانه کلامی (نصب الهی، نص شرعی، عصمت و علم غیب) نمی‌شناختند.

این دو تلقی از امامت، پی آمد مهم دیگری نیز در زمینه اسوه بودن امام دارد، زیرا بنابر تلقی اول که اوصاف امام جنبه بشری و عادی دارند، اسوه بودن امام برای مردم کاملا ممکن است، زیرا اسوه بودن، منوط به مسلخت و مشابهت میان امام و مأموم است و این که مأموم بتواند خود را به رتبه امام برساند. اوصافی که در سخنان یاد شده از امام علی و امام حسین علیهم‌السلام برای امام یاد شده، همگی قابل تعمیم‌اند و دیگران هم می‌توانند به آنها دست یازند، ولی اوصافی که متکلمان برای امام بیان کرده‌اند، جنبه فرابشری و قدسی دارد و دست یافتن به آن برای دیگران ممکن نیست؛ در این صورت چگونه می‌توانند امام را اسوه زندگی خود قرار داده، به او اقتدا کنند و امام گونه شوند؟

ارزیابی و نقد

۱. متکلمان امامیه که در این بحث مورد نظر می‌باشند، آن دسته از متکلمانی‌اند که آثار و آرای کلامی آنان، به عنوان عقاید رسمی شیعه امامیه به شمار می‌رود؛ شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابوالصلاح حلبی، محقق طوسی، ابن میثم بحرانی، سدید الدین حمصی، علامه حلی و فاضل مقداد، از برجسته‌ترین متکلمان امامیه در قرن‌های چهارم تا نهم هجری می‌باشند. آنچنان که آثار و آرا آنان، همواره مورد توجه و استناد شیعیان امامیه بوده است.

اگرچه هیچ‌یک از آنان در مقام عصمت برخوردار نبوده و مجال نقد و نظر در آرا کلامی آنان وجود دارد و چه بسا، پاره‌ای از دیدگاه‌های آنان نیز مورد نقد پسینیان قرار گرفته است، اما در مجموع، نمایندگان و سخنگویان رسمی کلام شیعه امامیه به شمار می‌روند. هیچ‌یک از این متکلمان، علم غیب را به عنوان یکی از اوصاف لازم امام و شاخص‌های ضروری امامت به شمار نیاورده‌اند، بلکه آشکارا، آن را رد کرده‌اند. شیخ مفید گفته است: «امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام از ضمایر برخی افراد آگاه بودند و حوادث را قبل از وقوع آنها می‌دانستند، ولی این مطلب، از صفات لازم و شرایط امامت آنان نیست، ولی خداوند آنان را مورد اکرام ویژه خود قرار داده و چنین معرفت‌هایی را به آنان عطا کرده است تا موجب لطف در اطاعت از آنها و موجب تأیید امامت آنان باشد. با این حال، نباید آنان را «عالم غیب» نامید، زیرا این نام، مخصوص خداوند است که بالذات به اشیا عالم است.[۱] آنچه در متون کلامی شیعه در باب علم امام، مورد تأکید واقع شده، این است که امام، باید نسبت به معارف و احکام شریعت، علم کامل و بالفعل داشته باشد و نیز باید به مصالح و مفاسد امور مردم و اصول و موازین مدیریت سیاسی، آگاهی کافی داشته باشد. این متکلمان، نه تنها آگاهی امام از حقایق غیبی (جز معارف و احکام شریعت) را از صفات لازم امام ندانسته‌اند، بلکه آگاهی امام از زبان‌های فنون و حرفه‌های مختلف را نیز از شرایط لازم امامت نشناخته‌اند.[۲] البته سخن در شرط بودن این آگاهی‌ها در امامت است، نه آگاه بودن امام از آنها.

اصولا عدای از متکلمان، صفت عصمت را بی‌نیاز کننده از مطرح نمودن علم، به عنوان یکی از اوصاف امام دانسته و آن را در شمار صفات امام و شرایط امامت بیان نکرده‌اند.[۳] این‌جاست که باید از نویسنده مقاله «بازخوانی امامت» خواست تا دلیل خود را بر این مدعا که متکلمان امامیه، علم غیب را یکی از اوصاف امام دانسته‌اند، بیان کند.

۲. اعتقاد شیعه به نصب الهی و نص شرعی در باب امامت، از ابتکارات متکلمان امامیه در قرن‌های سوم و چهارم نبوده، بلکه از نخستین روزهایی که مسئله امامت، مورد اختلاف مسلمانان قرار گرفت، مورد توجه و تأکید امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعیان آنان بوده است. یکی از روشن‌ترین دلایل تاریخی این مطلب، احتجاج دوازده نفر از بزرگان مهاجرین و انصار با ابوبکر است که همراه مشورت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و توصیه ایشان در مسجدالنبی و در حضور شماری از مسلمانان انجام گرفت.

آنان در احتجاج خود، بیش از هر چیز بر منصوب بودن امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مقام امامت توسط پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله تأکید ورزیده‌اند.[۴] حدیث غدیر و حدیث منزلت، از مهمترین نصوص امامت علی علیه‌السلام است که آن حضرت و دیگر امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام و نیز شیعیان، در قرن‌های اول و دوم و پس از آن به آن استناد کرده‌اند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شوری شش نفره که توسط خلیفه دوم برای انتخاب خلیفه پس از او تعیین شده بودند، با استناد به حدیث غدیر و منزلت و دلایل دیگر، بر این که امامت، حق او است، احتجاج کرد.[۵] حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، امام حسن علیه‌السلام، امام حسین علیه‌السلام، عبدالله بن جعفر، عمار بن یاسر، اصبغ بن نباته و دیگران نیز به حدیث غدیر بر امامت علی علیه‌السلام احتجاج کرده‌اند.[۶] مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید معتزلی در این باره که امام باید منصوب از جانب خداوند باشد، مشهور است. هشام تصریح کرده است که او، اساس این مناظره را از امام صادق علیه‌السلام آموخته است.

> **تفویض، خواه در تکوین باشد یا در تشریع، هر گاه به گونه‌ای باشد که برای پیامبر یا امام، نوعی تأثیر استقلالی در عرض خالقیت و ربوبیت تکوینی و تشریعی خداوند اثبات گردد، شرک و باطل است؛ چنان که اگر کسی برای ائمه علیهم‌السلام شأن تشریعی قایل شود، هر چند آن را به وحی یا الهام الهی مستند نماید، باطل است، چرا که با اصل خاتمیت منافات دارد**

امام رضا علیه‌السلام، با استناد به این که امام، باید از صفات والایی چون عصمت و علم کامل به احکام شریعت برخوردار باشد و شناخت این صفات از امام توسط مردم بیرون است، بر لزوم تعیین امام از جانب خداوند و معرفی او توسط پیامبر استدلال کرده است. امام عصر حجةالله‌علیه‌السلام نیز با استناد به این که غرض از تعیین امام، این است که فردی مصلح که امکان و احتمال تبهکاری در او راه نداشته باشد، به امامت برگزیده شود و گزینش چنین فردی از توان مردم بیرون است، بر نظریه انتخاب مردم امامت، خط بطلان کشیده است.[۷]

۳. در احادیث بسیاری که از امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام روایت شده است، بر ضرورت و لزوم امام و پیشوای معصوم در میان امت اسلامی تأکید شده است. اگر چه در بیشتر این روایات، واژه عصمت به کار نرفته، ولی مفاد و مضمون آن بیان شده است، همان‌گونه که در باره نبوت نیز با این که عصمت نبی، فی الجمله از مسائل مورد اتفاق مذاهب اسلامی است و آنان بر این مطلب به آیات قرآن استناد می‌کنند، ولی اصطلاح آن در قرآن نیامده است؛ چنان که در سنت نیز رایج نبوده است. بنابراین، آنچه در بحث عصمت پیامبر و امام مطرح می‌باشد، حقیقت آن است نه مفهوم و اصطلاح آن و این مضمون متضافر و بلکه متواتر است که زمین هیچ‌گاه از فردی از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که عالم به احکام دین باشد تا از تحریف‌های جاهلان یا معاندان، جلوگیری کند و حق را از باطل بازشناساند، خالی نخواهد شد.[۸]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، در موارد گوناگون بر امامت و مرجعیت علمی اهل‌بیت علیهم‌السلام به دلیل این که حق را به خوبی می‌شناسند، و گمراهی و انحراف در آن راه ندارد و پیروی از آنان رستگاری و نجات است، تأکید کرده است.[۹]

امام رضا علیه‌السلام، آشکارا معصوم بودن امام را یادآور شده و تأکید نموده است که پیامبران و امامان، مصداق آیه **أفمن یهدی الی الحق أحق أن یتبع أمن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون**؛ یونس/۳۵ می‌باشند. این آیه، یکی از دلایل افضلیت و عصمت امام می‌باشد. امام علیه‌السلام فرموده است، خداوند بدان جهت پیامبران و امامان را به ویژگی عصمت آراسته است تا حجت او بر مردم باشد. آن حضرت، با استناد به آیه **لا ینال عهدی الظالمین**؛ بقره/۱۲۴ بر لزوم معصوم بودن امام و نفی شایستگی غیرمعصوم در عهده‌دار شدن مقام امامت، استدلال کرده است.[۱۰]

یکی از آیاتی که متکلمان بر عصمت امام بر آن استدلال کرده‌اند، آیه **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**؛ نساء/۵۹ است. در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام «اولی الامر»، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امامان از ذریّه او تفسیر شده است.[۱۱] با توجه به دلایل و شواهد یاد شده، چگونه می‌توان گفت، عصمت به عنوان یکی از صفات امام در قرن‌های اول و دوم مطرح و شناخته شده نبوده و در قرن سوم و چهارم توسط متکلمان شیعه مطرح شده است؟!

۴. آشکار ساختن نشانه‌های دین، اصلاح معیشت و معنویت مردم، دفاع از مظلومان و برقراری امنیت و گسترش عدالت که در سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و دیگر امامان معصوم علیهم‌السلام به عنوان اهداف امامت و رسالت‌های امام بیان شده است، اولاً، ناقض اهداف دیگری، چون تبیین معارف و احکام اسلام و بازشناساندن حق از باطل نمی‌باشد؛ چنان که این مطالب، در دیگر سخنان آنان بیان شده است و ثانیاً متکلمان شیعه نیز از این اهداف و وظایف غافل نبوده‌اند، ولی از آنجا که این مطالب، مورد اتفاق شیعه و اهل سنت بوده است، آنان بر آنچه از مختصات تفکر شیعی به شمار می‌رود، تأکید بیشتری داشته‌اند.[۱۲]

۵. آنچه از کلام امام علی علیه‌السلام در خطبه شقشقیه که فرمود **و ما أخذ الله علی العلماء، الا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم** به دست می‌آید، این است که امام علیه‌السلام، یکی از عالمان اسلامی است و این که، همه عالمان اسلامی در برابر مظلومان مسئولیت دارند، ولی بر این که علم امام علیه‌السلام از نظر کمیت و کیفیت با علم دیگران همانند است و علم او به معارف و احکام اسلامی، جنبه عادی دارد و او از علم لدنّی و نیز از علم به حقایق غیبی برخوردار نیست، دلالت ندارد. سخنان امام علیه‌السلام در موارد دیگر، خلاف این مطلب را می‌رساند؛ چنان‌که در خطبه قاصعه آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «تو آنچه را من می‌بینم، می‌بینی و آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی، ولی تو پیامبر نیستی»[۱۳] (قاصعه)، مضافا دو کاربرد خاص و عام دارد؛ کاربرد خاص آن، به امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام اختصاص دارد و کاربرد عام آن، دیگر عالمان اسلامی را هم شامل می‌شود.

۶. از این‌که در سخن امام حسین علیه‌السلام در بیان اوصاف امام، از نصب الهی، نص شرعی و عصمت به عنوان صفات امام یاد نشده است، استفاده نمی‌شود که آن حضرت، این اوصاف را برای امام لازم نمی‌دانسته است، زیرا امام علیه‌السلام در مقام بیان همه صفات امام نبوده است. امام حسین علیه‌السلام، آن سخن را در شرایطی ایراد کرده است که اکثریت مردم، انتخاب و بیعت را به عنوان راه تعیین امام پذیرفته بودند، و امام علیه‌السلام که در مقام خطابه با جدال احسن بود، می‌بایست در باره امامت، مطالبی را بیان کند که مورد قبول همگان باشد و حجت را بر آنان تمام کند. چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در احتجاج با معاویه و پیروان او، به همین شیوه احتجاج کرده است.

۷. در مقاله «بازخوانی امامت»، در باب اسوه بودن امام برای مردم آمده است: «اسوه بودن زمانی است که سخنیت و تشابهی بین امام و مأموم ممکن باشد، در امکان رسیدن به مرتبه امام برای مأمومین است. وقتی این صفات در آنها به حدی باشد که متکلمین فرموده‌اند، دیگر، اسوه بودن از آن وجودهای محترم برمی‌خیزد؛ در این که سخنیت و مشابهت میان امام و مأموم، نقش تعیین کننده‌ای در تحقق اهداف امامت و تربیت افراد دارد، سخنی نیست؛ بدین جهت است که خداوند، پیامبران از جنس بشر برگزیده است، نه از جنس فرشته **ولو جعلناه ملکا لجعلناه بشرا**؛ انعام/۹ ولی این مطلب که اگر پذیری، آن‌گاه امکان دارد که مأموم بتواند در مرتبه وجودی امام قرار گیرد، هیچ‌گونه دلیل عقلی یا تجربی یا وجانی ندارد و ادعایی بیش نیست، بلکه دلایل قطعی، آن را مردود می‌سازد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام آشکارا یادآور شده است که او، از شیعیان نخواسته است تا در صفات کمال، هم پایه او باشند، چرا که آنان، توانایی آن را ندارند؛ **الاولکم لا تقدرون علی ذلک**؛ آنچه امام علیه‌السلام از پیروان خود خواسته و در توان آنهاست، برگزیدن راه پرهیزکاری، پاکدامنی، مجاهدت و سداد است؛ **و لکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد**؛[۱۴] وقتی امام سجاد علیه‌السلام که از سرآمدان بشر در عبادت و زهد است، درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: **«من یقوی علی عبادة علی بن ابی طالب»**؛[۱۵] چه کسی توانایی آن را دارد که چون علی علیه‌السلام، عبادت کند؟!، چگونه می‌توان از دیگران انتظار داشت که خود را به رتبه کمال آن حضرت برسانند؟

امام حسین علیه‌السلام که فرموده است **لکم فیّ اسوة** در روش و نگرش من برای شما، اسوه است، در جای دیگر، خود را به عنوان یکی از خاندان نبوت معرفی کرده است؛ کسانی که خداوند، جهان را به خاطر آنان (یا به واسطه آنان) آفریده و به واسطه یا به خاطر آنان نیز پایان خواهد داد؛ بنافح میثم بحرانی، سدید الدین حمصی، علامه حلی و فاضل مقداد، از برجسته‌ترین متکلمان امامیه در قرن‌های چهارم تا نهم هجری می‌باشند. آنچنان که آثار و آرا آنان، همواره مورد توجه و استناد شیعیان امامیه بوده است.

اگرچه هیچ‌یک از آنان در مقام عصمت برخوردار نبوده و مجال نقد و نظر در آرا کلامی آنان وجود دارد و چه بسا، پاره‌ای از دیدگاه‌های آنان نیز مورد نقد پسینیان قرار گرفته است، اما در مجموع، نمایندگان و سخنگویان رسمی کلام شیعه امامیه به شمار می‌روند. هیچ‌یک از این متکلمان، علم غیب را به عنوان یکی از اوصاف لازم امام و شاخص‌های ضروری امامت به شمار نیاورده‌اند، بلکه آشکارا، آن را رد کرده‌اند. شیخ مفید گفته است: «امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام از ضمایر برخی افراد آگاه بودند و حوادث را قبل از وقوع آنها می‌دانستند، ولی این مطلب، از صفات لازم و شرایط امامت آنان نیست، ولی خداوند آنان را مورد اکرام ویژه خود قرار داده و چنین معرفت‌هایی را به آنان عطا کرده است تا موجب لطف در اطاعت از آنها و موجب تأیید امامت آنان باشد. با این حال، نباید آنان را «عالم غیب» نامید، زیرا این نام، مخصوص خداوند است که بالذات به اشیا عالم است.[۱] آنچه در متون کلامی شیعه در باب علم امام، مورد تأکید واقع شده، این است که امام، باید نسبت به معارف و احکام شریعت، علم کامل و بالفعل داشته باشد و نیز باید به مصالح و مفاسد امور مردم و اصول و موازین مدیریت سیاسی، آگاهی کافی داشته باشد. این متکلمان، نه تنها آگاهی امام از حقایق غیبی (جز معارف و احکام شریعت) را از صفات لازم امام ندانسته‌اند، بلکه آگاهی امام از زبان‌های فنون و حرفه‌های مختلف را نیز از شرایط لازم امامت نشناخته‌اند.[۲] البته سخن در شرط بودن این آگاهی‌ها در امامت است، نه آگاه بودن امام از آنها.

اصولا عدای از متکلمان، صفت عصمت را بی‌نیاز کننده از مطرح نمودن علم، به عنوان یکی از اوصاف امام دانسته و آن را در شمار صفات امام و شرایط امامت بیان نکرده‌اند.[۳] این‌جاست که باید از نویسنده مقاله «بازخوانی امامت» خواست تا دلیل خود را بر این مدعا که متکلمان امامیه، علم غیب را یکی از اوصاف امام دانسته‌اند، بیان کند.

۲. اعتقاد شیعه به نصب الهی و نص شرعی در باب امامت، از ابتکارات متکلمان امامیه در قرن‌های سوم و چهارم نبوده، بلکه از نخستین روزهایی که مسئله امامت، مورد اختلاف مسلمانان قرار گرفت، مورد توجه و تأکید امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعیان آنان بوده است. یکی از روشن‌ترین دلایل تاریخی این مطلب، احتجاج دوازده نفر از بزرگان مهاجرین و انصار با ابوبکر است که همراه مشورت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و توصیه ایشان در مسجدالنبی و در حضور شماری از مسلمانان انجام گرفت.

آنان در احتجاج خود، بیش از هر چیز بر منصوب بودن امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مقام امامت توسط پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله تأکید ورزیده‌اند.[۴] حدیث غدیر و حدیث منزلت، از مهمترین نصوص امامت علی علیه‌السلام است که آن حضرت و دیگر امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام و نیز شیعیان، در قرن‌های اول و دوم و پس از آن به آن استناد کرده‌اند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شوری شش نفره که توسط خلیفه دوم برای انتخاب خلیفه پس از او تعیین شده بودند، با استناد به حدیث غدیر و منزلت و دلایل دیگر، بر این که امامت، حق او است، احتجاج کرد.[۵] حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، امام حسن علیه‌السلام، امام حسین علیه‌السلام، عبدالله بن جعفر، عمار بن یاسر، اصبغ بن نباته و دیگران نیز به حدیث غدیر بر امامت علی علیه‌السلام احتجاج کرده‌اند.[۶] مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید معتزلی در این باره که امام باید منصوب از جانب خداوند باشد، مشهور است. هشام تصریح کرده است که او، اساس این مناظره را از امام صادق علیه‌السلام آموخته است.

امام رضا علیه‌السلام، با استناد به این که امام، باید از صفات والایی چون عصمت و علم کامل به احکام شریعت برخوردار باشد و شناخت این صفات از امام توسط مردم بیرون است، بر لزوم تعیین امام از جانب خداوند و معرفی او توسط پیامبر استدلال کرده است. امام عصر حجةالله‌علیه‌السلام نیز با استناد به این که غرض از تعیین امام، این است که فردی مصلح که امکان و احتمال تبهکاری در او راه نداشته باشد، به امامت برگزیده شود و گزینش چنین فردی از توان مردم بیرون است، بر نظریه انتخاب مردم امامت، خط بطلان کشیده است.[۷]

۳. در احادیث بسیاری که از امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام روایت شده است، بر ضرورت و لزوم امام و پیشوای معصوم در میان امت اسلامی تأکید شده است. اگر چه در بیشتر این روایات، واژه عصمت به کار نرفته، ولی مفاد و مضمون آن بیان شده است، همان‌گونه که در باره نبوت نیز با این که عصمت نبی، فی الجمله از مسائل مورد اتفاق مذاهب اسلامی است و آنان بر این مطلب به آیات قرآن استناد می‌کنند، ولی اصطلاح آن در قرآن نیامده است؛ چنان که در سنت نیز رایج نبوده است. بنابراین، آنچه در بحث عصمت پیامبر و امام مطرح می‌باشد، حقیقت آن است نه مفهوم و اصطلاح آن و این مضمون متضافر و بلکه متواتر است که زمین هیچ‌گاه از فردی از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که عالم به احکام دین باشد تا از تحریف‌های جاهلان یا معاندان، جلوگیری کند و حق را از باطل بازشناساند، خالی نخواهد شد.[۸]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، در موارد گوناگون بر امامت و مرجعیت علمی اهل‌بیت علیهم‌السلام به دلیل این‌که حق را به خوبی می‌شناسند، و گمراهی و انحراف در آن راه ندارد و پیروی از آنان رستگاری و نجات است، تأکید کرده است.[۹]

امام رضا علیه‌السلام، آشکارا معصوم بودن امام را یادآور شده و تأکید نموده است که پیامبران و امامان، مصداق آیه **أفمن یهدی الی الحق أحق أن یتبع أمن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون**؛ یونس/۳۵ می‌باشند. این آیه، یکی از دلایل افضلیت و عصمت امام می‌باشد. امام علیه‌السلام فرموده است، خداوند بدان جهت پیامبران و امامان را به ویژگی عصمت آراسته است تا حجت او بر مردم باشند. آن حضرت، با استناد به آیه **لا ینال عهدی الظالمین**؛ بقره/۱۲۴ بر لزوم معصوم بودن امام و نفی شایستگی غیرمعصوم در عهده‌دار شدن مقام امامت، استدلال کرده است.[۱۰]

یکی از آیاتی که متکلمان بر عصمت امام بر آن استدلال کرده‌اند، آیه **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**؛ نساء/۵۹ است. در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام «اولی الامر»، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امامان از ذریّه او تفسیر شده است.[۱۱] با توجه به دلایل و شواهد یاد شده، چگونه می‌توان گفت، عصمت به عنوان یکی از صفات امام در قرن‌های اول و دوم مطرح و شناخته شده نبوده و در قرن سوم و چهارم توسط متکلمان شیعه مطرح شده است؟!

۴. آشکار ساختن نشانه‌های دین، اصلاح معیشت و معنویت مردم، دفاع از مظلومان و برقراری امنیت و گسترش عدالت که در سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و دیگر امامان معصوم علیهم‌السلام به عنوان اهداف امامت و رسالت‌های امام بیان شده است، اولاً، ناقض اهداف دیگری، چون تبیین معارف و احکام اسلام و بازشناساندن حق از باطل نمی‌باشد؛ چنان‌که این مطالب، در دیگر سخنان آنان بیان شده است و ثانیاً متکلمان شیعه نیز از این اهداف و وظایف غافل نبوده‌اند، ولی از آنجا که این مطالب، مورد اتفاق شیعه و اهل سنت بوده است، آنان بر آنچه از مختصات تفکر شیعی به شمار می‌رود، تأکید بیشتری داشته‌اند.[۱۲]

۵. آنچه از کلام امام علی علیه‌السلام در خطبه شقشقیه که فرمود **و ما أخذ الله علی العلماء، الا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم** به دست می‌آید، این است که امام علیه‌السلام، یکی از عالمان اسلامی است و این‌که، همه عالمان اسلامی در برابر مظلومان مسئولیت دارند، ولی بر این که علم امام علیه‌السلام از نظر کمیت و کیفیت با علم دیگران همانند است و علم او به معارف و احکام اسلامی، جنبه عادی دارد و او از علم لدنّی و نیز از علم به حقایق غیبی برخوردار نیست، دلالت ندارد. سخنان امام علیه‌السلام در موارد دیگر، خلاف این مطلب را می‌رساند؛ چنان‌که در خطبه قاصعه آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «تو آنچه را من می‌بینم، می‌بینی و آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی، ولی تو پیامبر نیستی»[۱۳] (قاصعه)، مضافا دو کاربرد خاص و عام دارد؛ کاربرد خاص آن، به امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام اختصاص دارد و کاربرد عام آن، دیگر عالمان اسلامی را هم شامل می‌شود.

۶. از این‌که در سخن امام حسین علیه‌السلام در بیان اوصاف امام، از نصب الهی، نص شرعی و عصمت به عنوان صفات امام یاد نشده است، استفاده نمی‌شود که آن حضرت، این اوصاف را برای امام لازم نمی‌دانسته است، زیرا امام علیه‌السلام در مقام بیان همه صفات امام نبوده است. امام حسین علیه‌السلام، آن سخن را در شرایطی ایراد کرده است که اکثریت مردم، انتخاب و بیعت را به عنوان راه تعیین امام پذیرفته بودند، و امام علیه‌السلام که در مقام خطابه با جدال احسن بود، می‌بایست در باره امامت، مطالبی را بیان کند که مورد قبول همگان باشد و حجت را بر آنان تمام کند. چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در احتجاج با معاویه و پیروان او، به همین شیوه احتجاج کرده است.

۷. در مقاله «بازخوانی امامت»، در باب اسوه بودن امام برای مردم آمده است: «اسوه بودن زمانی است که سخنیت و تشابهی بین امام و مأموم ممکن باشد، در امکان رسیدن به مرتبه امام برای مأمومین است. وقتی این صفات در آنها به حدی باشد که متکلمین فرموده‌اند، دیگر، اسوه بودن از آن وجودهای محترم برمی‌خیزد؛ در این که سخنیت و مشابهت میان امام و مأموم، نقش تعیین کننده‌ای در تحقق اهداف امامت و تربیت افراد دارد، سخنی نیست؛ بدین جهت است که خداوند، پیامبران از جنس بشر برگزیده است، نه از جنس فرشته **ولو جعلناه ملکا لجعلناه بشرا**؛ انعام/۹ ولی این مطلب که اگر پذیری، آن‌گاه امکان دارد که مأموم بتواند در مرتبه وجودی امام قرار گیرد، هیچ‌گونه دلیل عقلی یا تجربی یا وجانی ندارد و ادعایی بیش نیست، بلکه دلایل قطعی، آن را مردود می‌سازد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام آشکارا یادآور شده است که او، از شیعیان نخواسته است تا در صفات کمال، هم پایه او باشند، چرا که آنان، توانایی آن را ندارند؛ **الاولکم لا تقدرون علی ذلک**؛ آنچه امام علیه‌السلام از پیروان خود خواسته و در توان آنهاست، برگزیدن راه پرهیزکاری، پاکدامنی، مجاهدت و سداد است؛ **و لکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد**؛[۱۴] وقتی امام سجاد علیه‌السلام که از سرآمدان بشر در عبادت و زهد است، درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: **«من یقوی علی عبادة علی بن ابی طالب»**؛[۱۵] چه کسی توانایی آن را دارد که چون علی علیه‌السلام، عبادت کند؟!، چگونه می‌توان از دیگران انتظار داشت که خود را به رتبه کمال آن حضرت برسانند؟

امام حسین علیه‌السلام که فرموده است **لکم فیّ اسوة** در روش و نگرش من برای شما، اسوه است، در جای دیگر، خود را به عنوان یکی از خاندان نبوت معرفی کرده است؛ کسانی که خداوند، جهان را به خاطر آنان (یا به واسطه آنان) آفریده و به واسطه یا به خاطر آنان نیز پایان خواهد داد؛ بنافح پیامبر یا امام، نوعی تأثیر استقلالی در عرض خالقیت و ربوبیت تکوینی و تشریعی خداوند اثبات گردد، شرک و باطل است. تفویض، خواه در تکوین باشد یا در تشریع، هر گاه به گونه‌ای باشد که برای پیامبر یا امام، نوعی تأثیر استقلالی در عرض خالقیت و ربوبیت تکوینی و تشریعی خداوند اثبات گردد، شرک و باطل است؛ چنان که اگر کسی برای ائمه علیهم‌السلام شأن تشریعی قایل شود، هر چند آن را به وحی و الهام الهی مستند نماید، باطل است، چرا که با اصل خاتمیت منافات دارد. اما اگر به معانی مذکور نباشد؛ مثلاً در تکوین، معتقد باشد که خداوند جهان و انسان را به خاطر وجود و اوج انسان‌های کامل که پیامبر اسلام و امامان‌اند، آفریده است و به برکت وجود آنان به مخلوقات رزق و روزی می‌دهد و آنان می‌توانند به اذن و مشیت الهی، کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهند، هیچ‌یک از موارد یاد شده، از اقسام غلو نبوده و شرک و کفر نمی‌باشد؛ هر چند اث